

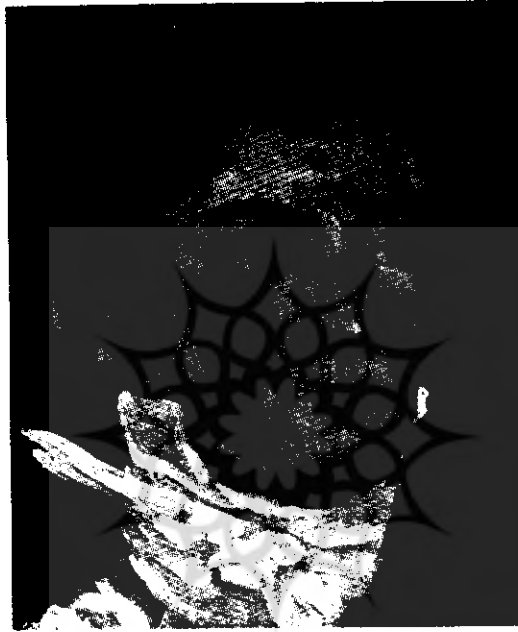
نگاهی به احوال و آثار ژریکو؛ برگرفته از فیلم «زندگی و آثار ژریکو»

# ماهواره تنها بودیم...

• زهرا همتی

نگاهی دوباره  
GERICAULT

Autoportrait  
(detail)  
1818 env.  
huile sur papier,  
21 x 14 cm,  
Paris,  
Collection Particuliere



یکی از آنها از آن من باشد؛ هزاراسب وحشی و آزاد، آزاد همانند امواجی که بر پهنه دریاسر در پی هم می‌گذارند.»

وقتی «ژریکو» طرح اولیه چیزی را می‌کشید به قدری آن را تصحیح می‌کرد و تغییر می‌داد که دیگر چیزی از آن باقی نمی‌ماند. آن را با یک کالک می‌پوشاند، سپس بر اساس

فرم کلی ایده‌آل خود کار را دوباره شروع می‌کرد. مجدداً همان طرح را می‌کشید و همین‌طور ادامه می‌داد تا وقتی که از کار خود تقریباً راضی شود «ژریکو» در سال ۱۷۹۱ در شهر «روان» در زمان انقلاب چشم به جهان گشود و در سال ۱۸۲۴، در سن ۳۳ سالگی در پاریس چشم از جهان فرو بست. وی در همان زمان مرگ تقریباً از یادها رفته بود. ژریکو همواره فراموش‌شده‌ترین هنرمند عصر خویش بوده است.

این تابلو بیش از یک قرن پس از مرگ «ژریکو» یک اوتوپرتره تلقی می‌شد؛ زیرا که نام او پای امضای آن نوشته شده است. اما این احتمال وجود دارد که این تابلو نه پرتره خود اوست و نه حتی تابلویی که به دست او کشیده شده باشد. امروزه نقاشی این تابلو را به یکی از شاگردان وی نسبت داده و به عنوان «پرتره یک مرد جوان» فهرست بندی کرده‌اند.

ولی این تابلو که حدود سال ۱۸۱۸ کشیده شده است واقعاً چهره «تئودور ژریکو» را نشان می‌دهد. البته بنا به اظهارات یکی از دوستان وی هیچ یک از پرتره‌های ژریکو، در نشان دادن سیمای واقعی وی موفق نبوده‌اند.

«لرد بایرون» که پیشتر «دانتته» را مورد ستایش قرار داده بود، می‌توانست شعر «مازیای» خود را برای «ژریکو» نقاش سروده باشد:

«پوست درخشان، پال  
انبوه، پنجه‌های لرزان،  
پهلوه‌های تنومندی که بوی  
قدرت از آن به مشام  
می‌رسد، رگهای برآمده  
مرد جنگلی و پاشنه‌هایی

که ردشان بر ساحل رودخانه خصم باقی می‌ماند. و ما همواره تنها بودیم. در کجا می‌توانست ظهور کند؟ آیا این باد است که این شاخه‌ها را به نوسان در می‌آورد؟ هنوز نظم و قانون حاکمیت قطعی نیافته است.» پیش از آن که طوفان رمانتیک قرن نوزدهم سراسر فرانسه را در نوردد، ورزش نسیم‌های آرامی وقوع آن را پیشاپیش خیر می‌دهند. بر اساس آنچه که «شارل کلمان» اولین نگارنده بیوگرافی «ژریکو» می‌نویسد دوران جوانی «ژریکو» مصادف با سالهای پراغتشاش ۱۸۶۰ است. سالهایی که در آن همه می‌خواستند نفس بکشند، قید و بندها را بشکنند و هرچند کلمه آزادی بر سر زبان همه نبود، اما در قلب همه مردم جای داشت. نویسندگان چو «شاتویریان»، «مادام دوستال»، «اسکات» و «بایرون» با نوشته‌های خود پاسخگوی خوبی برای این ایده‌های نو بودند.

«من سعی می‌کردم فریاد بزنم اما صدایی از لبهایم بر نمی‌آمد. مرکب‌ها خیلی سریع می‌رفتند. دل مردم لبریز از شور و غرور بود. اما کجایند رهبرانی که بتوانند پرچم هدایت آنها را در دست بگیرند؟ هزاراسب، بدون آن که

## ● وقتی «ژریکو» طرح اولیه چیزی را می کشید به قدری آن را تصحیح می کرد و تغییر می داد که دیگر چیزی از آن باقی نمی ماند.



Portrait de Jeune Homme Dans L'atelier  
1818-19, huile sur toile, 146.5 x 101.5 cm, Paris,  
Musée du Louvre

انقلاب مردم، این وکیل مدافع بزرگ اندیشه انقلابی از شکوه و جلال قدرت، و از صعود مقاومت ناپذیر یک مرد پیروز سرمست شده است.

«کلمان» می نویسد: در عرض چند سال مکتب «دیوید» به پایین ترین سطح نزول می کند. مکتبی را که «دیوید» این مرد لجوج و بسیار حاضرالذهن، بنیان گذاشته بود، در معنای محدودی از کلمه می تواند مکتب نامیده شود. در عالم هنر «دیوید» یک نابه بوده و اصول کارش هم خوب و دقیق بودند. توصیه همیشگی او به هنرجویان مطالعه (اتود) بر روی آثار اساتید بزرگ و طبیعت بود. البته خود او نیز در نقاشی کاری جز تقلید موبه مو و نادرست از هنرمندان عهد باستان نمی کرد و بالطبع شیوه نقاشی شاگردانش نیز جز این نمی تواند باشد. نتیجه آن که آنها مسیر هنر نقاشی را در بدترین جهت ممکن هدایت می کنند؛ مسیری که آثار و عواقب آن هنوز ما را رنج می دهد.

با وجود این، در مکتب «دیوید» و تحت آموزش «گرو»، شاگرد اوست که «ژریکو»ی جوان نقاشی را فرا می گیرد. حداقل کاری که «ژریکو» می توانست در اینجا انجام دهد این بود که نقاشی هایی از طبیعت بکشد. او همیشه پیکره مردان نقاشی می کرد و به ندرت پیش می آمد که پیکره زنی را به تصویر بکشد. «ژریکو» نیز همانند بسیاری از هنرمندان از مدلهای مورد علاقه خود یک جمع دوستانه تشکیل داده بود و حتی نام و نشانی آنها را در حاشیه نقاشی که از آنها می کشید، می نوشت. از میان مدلهای او می توان به «ژوزف»، مدل سیاهپوست مشهور و فروشنده خیابان، «پتی ژردن»، اشاره کرد که آتلیه ها و آموزشگاه ها مرتباً برای مدل شدن دعوتش می کردند.

«ژرمن» از خیابان «سنت دونوا» و همچنین «روشاتو»

در زندگی این هنرمند متواضع و آرام که انقلابی در دنیای نقاشی به پا کرد رازها و ابهام های فراوانی وجود دارد. «شارل کلمان»، اولین نویسنده بیوگرافی «ژریکو» در سال ۱۸۶۰ می گوید که ۴۰ سال بی توجهی نسبت به این هنرمند نقاش تحقیق درباره کار و زندگی او را مشکل ساخته است: «من با ترس و لرز تحقیق بر روی «ژریکو» را شروع کرده و هرگز برای انجام هیچ کاری این قدر هراس نداشته ام.

در واقع از احساس بی کفایتی خود در انجام این کار اندوهگین بودم؛ زیرا هرچند امروزه «ژریکو» ارزش و اعتبار خود را یافته است، اما واقعیت این است که او رها شده و تقریباً به دست فراموشی سپرده شده است. بارها از خود پرسیده ام آیا من بازچه دست یک توهم قرار نگرفته ام؟ آیا واقعاً «ژریکو» همان هنرمند بزرگی است که من تصور می کنم؟ افسوس که «ژریکو» خیلی زودتر از آن که افتخاری کسب کند از دنیا می رود، درست همانند قهرمانی که لایق پیروزی است، اما بر همان آغاز مبارزه از اسب بر زمین می افتد.

تعداد آثار تمام شده ای که ژریکو از خود به جای گذاشته بسیار بسیار کم است و بیشتر اوقات به علت اشتباه در تشخیص زیبایی های برجسته ای که در طراحی های شگفت انگیز وی وجود دارد، از تعداد واقعی آنها نیز کاسته شده است.

این چیزی نیست که مردم از او می خواستند. هنرمندانی که با خلق آثار بزرگ و پیاپی اندیشه خود را بیان نمی کنند برای یافتن جایگاه خود به گذشت زمان بیشتری نیاز دارند. آنچه مردم می خواهند فلزی است خالص، پرتین و درخشان.

پیروزی ناپلئون، دیوید (داوید) اولین نقاش انقلاب، تمام تلاش خود را صرف تجلیل از شکوه و جلال امپراتوری جدید و ستایش از خود امپراتور کرده است. در این زمان این طور به نظر می رسد که «دیوید» این نقاش



Alienee Avec Monomanie de L'envie  
1822-23, huile sur toile, 72 x 58 cm, Lyon,  
Musée des Beaux-Arts

شود. او اسبهای چابک را به دیگر اسبها ترجیح داده و همیشه پرشورترین آنها را برای سوارکاری انتخاب می نمود. بزرگترین خوش شانسی ژریکو در پاریس این بود که می توانست به سیرک المپیک برود. این روزها واقعاً روزهای جشن و پایکوبی بودند. او در این زمان در ابتدای راه، در اوج جوانی، خوشبخت و آماده صعود از قله های موفقیت و افتخار بود.

بندبازی در خور، مشت زنی بر روی زانو، پیکره مردی که روی زمین افتاده است. زمان اتود زدن (مطالعه کردن) به سر رسیده است. سالن به زودی بازگشایی می شود و «ژریکو» قصد دارد برای اولین بار آثار خود را به نمایش بگذارد. از این رو همواره در جستجوی سوژه است. کلمان برای ما تعریف می کند که او چگونه سوژه دلخواه خود را به طور اتفاقی پیدا می کند: یک روز وقتی ژریکو به «سنت کلو» می رفت اربابه ای را دید که به یک اسب خاکستری بسته شده بود. رنگ اسب بسیار زیبا بود و هر چند هیچ شتابی در حرکت نداشت، اما سرشار از انرژی به نظر می رسید. چون این حیوان، اسب بارکش نبود در این مکانها چیز عجیبی به نظر می رسید. زیر نور خورشید چشمان این اسب، قرمز رنگ و درخشان و دهانش کف آلود بود و سپس ناگهان خورشید را می بیند. نگاهی کوتاه به تاریخ به مامی گوید که: ابرهای غبار، بادهای سرد، دودی هستند که از آتش جنگ بر می خیزد. پیش از زمستان سال ۱۸۱۲ جنگ، اصلی ترین و تنها مشغله فکری مردم ما بود. ما هر روز در میدان جنگ سرنوشت خود را در معرض خطر قرار می دادیم و آرزو می کردیم به مدد ایمانمان دفتر تقدیر به نفع ما ورق بخورد. گرایش غریزی ژریکو نسبت به حقیقت و همچنین واقعیت زمان، طبیعتاً او را به سوی سوژه های جنگ می کشاند. به علاوه این واقعیت اجتماعی بهانه ای بود برای ژریکو تا به نقاشی کردن اسبها پردازد.

بدین ترتیب زمانی که دوستان ژریکو به شناخت میتولوژی مکتب کلاسیک روی می آورند، او با یادآوری خاطره آنچه که در خیابان سنت کلو دیده بود، هنر خود را به سوی زمان حال متمایل می سازد: اسب خیابان «سنت کلو» به اسبی جنگی تبدیل می شود که از بوی باروت و صدای توپها به وحشت آمده است و قهرمانان نقاشی های او دیگر قهرمانان یونان قدیم و روم نیستند، بلکه قهرمانانی از دو محیط متفاوت از تاریخند: «پسران جدید خداوند مارس»، افسر سوار گارد امپراتوری. در همین سال دیوید از سالن دیدن می کند. او مقابل تابلوی افسر سوار گارد امپراتوری می ایستد، مدت یک دقیقه آن را با دقت نگاه می کند و سپس می گوید: این از کجا آمده است؟ من این شیوه از نقاشی را نمی شناسم. مطالعاتی (اتودهایی) بر روی تابلوی افسر سوار گارد امپراتوری:

در این نقاشی برای کشیدن افسر از چهره آقای «دیوگونه» یکی از دوستان نقاش که ستوان گارد امپراتوری نیز بوده، استفاده شده است. سالها بعد از کشیده شدن این تابلو از ژریکو پرسیده شد: آیا اندام این اسب را نیز از روی مدل کشیده است؟ او در پاسخ گفت: بله، اما مدلی که برای این تابلو استفاده شد اصلاً به مرکب با شکوهی که در تابلوی او دیده می شود شباهت ندارد. برای

نیز از جمله مدلهای او بودند. بعدها تمامی این مدلهای از صحنه تاریک قوه تخیل او کنار می روند. ژریکو کار بر روی اتودهای آکادمیک تابلوهایی را شروع می کند که «کلمان» به طور اتفاقی در کلکسیونهای متعدد پیدا و به ترتیب کاتالوگ بندی کرده است. هر چند می توان این کار را در سطح تمرین نقاشی شاگرد مدرسه ای ها دانست، اما در کل باید گفت که این تابلوها بسیار غریب، معلو از انرژی و کاملاً اختصاصی بوده و با نگرش خاص خود او در نقاشی مرتبط هستند.

«ژریکو» خود در تمام طول زندگی اعتراف داشت که بدون مدل نمی تواند کار کند. او می گفت: «من حتی نمی توانم یک دستمال را بدون مدل به زیر قلم مویبیاورم». ژریکو بعدها زیبایی های آکادمیک را رد کرده و ادعا می کند برای روی آوردن به زمان حال و خلق افسانه خاص زمان خود، باید پیش از هر چیز از امور قراردادی، کلاسیک و پوشاندن لباس میدل به تاریخ گذشته اجتناب کرد. خیلی زود، پیکره جنس مذکر به یکی از اصلی ترین منابع الهام بخش «ژریکو» در نقاشی تبدیل می شود. نقاشی به همین شیوه شخصی، یکی دیگر از علایق بزرگ «ژریکو» در زندگی بود که او در همین زمان کشیدن آن را آغاز می کند. عموی ژریکو، آقای کارونل، ملک باشکوهی در نزدیکی «ورسای» داشت. نقاش جوان با اتاقهای بسیار در آنجا می توانست سوژه مورد نظر خود را در اصطبلها مورد مطالعه قرار داده، سپس در تخیل خود پیروارد. نتیجه آن که او اسب را با کوچکترین جزئیات آن می شناخت. در «ورسای» ژریکو می توانست با حضور در میادین اسب دوانی ارتش و اصطبل های سلطنتی، مدلهای فوق العاده ای برای نقاشی پیدا کند و در این میان با فراگرفتن درسهای سوارکاری، سوارکار فوق العاده ای

Officier de Chasseurs a Cheval Chargeant, 1812, huile sur toile, 292 x 194 cm, Paris, Musée du Louvre



● «ژریکو» خود در تمام طول زندگی اعتراف داشت که بدون مدل نمی تواند کار کند. او می گفت: «من حتی نمی توانم یک دستمال را بدون مدل به زیر قلم مو بیاورم.»

را دوباره به دست بگیرد، ژریکو نیز به دنبال «لویی» پادشاه شکست خورده تبعید می شود. وی پس از مدتی با اسم مستعار به فرانسه بازمی گردد و به دنبال آخرین شکست امپراتور ارتش را ترک می کند. بعدها ژریکو سعی می کرد تا حد امکان، مخصوصاً با دوستان لیبرالش درباره این دوره از زندگی نظامی اش صحبت نکند. با شکست قطعی ناپلئون و حاکمیت مجدد مونداشی (سلطنت) چیزی جز اغتشاش و اضطرابی نو، نصیب مردم فرانسه نشد. به دست آوردن آزادیها که تنها آرزوی مردم در اولین روزهای انقلاب بود، همانند یک رویای فراموش شده کم کم از صفحه ذهن آنها پاک می شد.

به عقیده «کلمان» برخی از تیره ترین نگاههای ژریکو به طبیعت به این دوره آشوب و اضطراب بازمی گردد. این تگرشهای تیره، بیانگر احساس ناامیدی مردم و همچنین نشانگر نمایشنامه حزن انگیز واقعی است که در آن زمان به زیر سقف آسمان تیره و تار و بر روی امواج هراس انگیز آب بازی می شد. عنوان این لیتوگرافی (گراور) این است: من رویای آزادی را برهیا هوی امواج رودخانه ها می بینم.

برای ژریکو دلایل خصوصی تری نیز وجود داشتند که بر این غم و اندوه فزاینده دامن می زند: یک ارتباط عاشقانه و پرشور که ژریکو به هیچ وجه نمی توانست منکر آن باشد. کلمان در نوشتن بیوگرافی ژریکو درباره این رابطه شورانگیز به همین اشاره مختصر بسنده کرده است. ولی بنا به گفته تمام کسانی که او را می شناختند، این

عشق، ژریکو را کاملاً دگرگون کرده بود: به عقیده دوستان ژریکو زندگی عاشقانه او بسیار پرشور و تحرک بوده است.

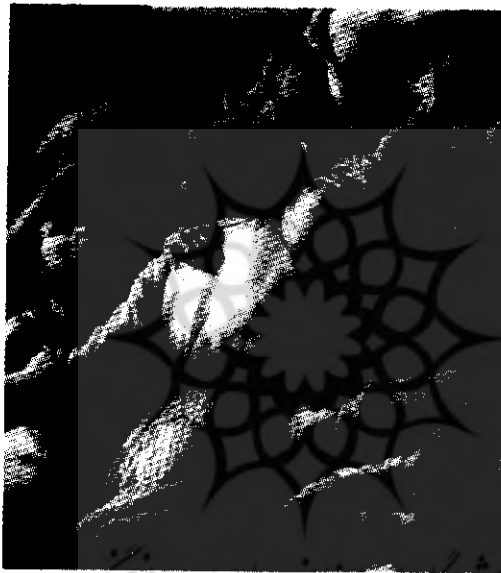
یکی از آنها در این مورد اشاره می کند که او با افراد متعددی معاشرت می کرده است و خود او نیز نام چند تن از آنان را در نامه هایش ذکر کرده است. «خوب، دوست من، ما خودمان می دانیم چه چیزی را دوست دارید.» اما این رابطه ها به یکی از رازهای زندگی ژریکو تبدیل می شود. هیچ یک از دوستان وی، نام زن زندگی او را فاش نکردند. تنها چیزی که ما از رابطه عاشقانه او با یک زن ناشناخته می دانیم این است که او سالهای متمادی شور و عشق شیدایی خود را نثار آن می کند: تا زمانی که مرگ به این عشق پایان می دهد. آنچه «کلمان» ناقانونمندی رابطه می خواند باعث می شود که وی با راز پنهان خود برای همیشه به خاک سپرده شود. اخیراً ثابت شده است این زن که فرزندی نیز برای ژریکو به

کشیدن این تابلو هر روز صبح اسبی معمولی را که غالباً خیس عرق و پوشیده از گل ولای بود، به آتلیه ام می آوردند.

«ژریکو» می گوید: این اسب هیچ وقت حرکاتی را که من می خواستم از خود نشان نداد، اما من می توانستم آن را نگاه کنم و حداقل آن که وجود آن اسب در ذهن من شکل پایداری به خود می گرفت. در سال ۱۸۱۲ مردم ما هنوز پیروزی را باور داشتند، ولی در سال ۱۸۱۴ به این باور رسیدند که چیزی جز شکست در انتظارشان نیست. دیگر به دنبال هر نبرد، دل مردم لبریز از شادی و شمع نمی شد. ذهن مردم لبریز از فجایع اخیر بود فریاد فلاکت و بدبختی ارتش ما در دشتهای استپی روسیه همچنان انعکاس یافته، به گوش مردم در فرانسه می رسید و روح آنان را مملو از رعب و وحشت می کرد.

«ژریکو» این ناامیدی بی حد و حصر را در شخصیت

رقت انگیز زره پوشی زخمی نشان می دهد که در حال گریز از میدان نبرد است. این بار همه چیز از دست رفته است. روزهای ظلمت و تاریکی فرا رسیده اند و تنها یک روشنائی بی فروغ در انتهای افق دیده می شود. این سوارکار زخمی برخلاف افسر سوارگارد او که بسیار مورد استقبال قرار گرفته بود، با انتقادهای شدید روبرو شد. در این تابلو گفته می شود که خالق اثر به تعهداتی که در تابلوی قبلی اش داشته پایبند نمانده است و سپس آن را این چنین تفسیر کرده اند: تصویر این تابلو به مثابه سرزنش ناپلئون و محکوم



Le Radeau de la Meduse, (detail), 1818-19, huile sur toile, 491 x 716 cm, Paris, , Musee du Louvre

کردن میلیتاریسم (نظامی گرایی) است که به نابودی انسانها و آرزوهای بسیاری که در دل داشتند انجامید. امپراتور، خود نیز پس از شکست در جنگ نابود شد. او در آوریل ۱۸۱۴ در «فوتتن بلو» از ژنرال های خود جدا شد و با کناره گیری از قدرت به جزیره دلب پناه برد. ژریکو هرگز ستایشگر پرشوری برای بناپارت نبوده است، اما وقتی با به قدرت رسیدن بوربونها در فرانسه به جمع تنگداران پادشاه می پیوندد، همه حتی دوستان نزدیکش هم متعجب می شوند. این بخش از بیوگرافی ژریکو همچنان مبهم باقی مانده است. این سؤال همیشه برای من مطرح بود که چه چیزی او را به سوی چنین کاری کشیده است. شاید خدمت در رکاب پادشاه وسیله ای بود برای فرار وی از شکستها و ناامیدیهای کار در آتلیه و شاید هم پرستیژ یونیفرم نظام او را به این سو کشانده بود.

در دوره حکومت صد روزه، وقتی ناپلئون پیروزمندانه به فرانسه بازگشت، تا با ساختن یک ارتش منظم قدرت

## ■ دو هزار و یک شب هنرمندان ایران در آلمان

نمایشگاه آثار تجسمی هنرمندان ایران با عنوان «دو هزار و یک شب» در شهر مونیستر آلمان افتتاح شد. در این نمایشگاه ۴۳ اثر نقاشی مجسمه و ویتراژ (نقاشی روی شیشه) از هشت هنرمند جوان ایرانی در گالری زیگناتور به نمایش درآمد. این هنرمندان عبارت بودند از: حسین ماهر، شهلا حسینی، فرید جهانگیر، شیده تامی، ساسان نصیری، حمیدرضا حکیمی، شهره مهران و محمد حمزه. گالری است نمایشگاه «دو هزار و یک شب» از سوی مؤسسه توسعه هنرهای تجسمی برپا شده و بمدت یک ماه دایر بود.

(وی خط خبر)



Le Four a Platre  
1822-23, huile sur toile, 50 x 60 cm, Paris,  
Musee du Louvre

## ■ آثار نقاشی

گالری برگ از علاقمندان دعوت نمود از نمایش آثار نقاشی شیدا آنری از ۲۰ تا ۲۹ شهریور ۱۳۸۰ دیدن نمایند.

هوالباقی

## ■ وقتی و رفتن تو آتش نهاد بر دل

به نیمه شهریور ۱۳۸۰ نرسیده بودیم که خبر، ما را نرهرم آفتاب تابستان منجمد کرد خبر، سنگین و دردناک بود و اندوه باز، علی کوثر احمدی، هنرمند، محقق و مدرس هنرهای تجسمی از دست رفت. علی، آرام بود و سر به زیر مهربان بود و صمیمی؛ و با چشم‌هایی که از ورای زندگی روزمره‌ای که ما را احاطه کرده است، به افق دور دست می‌نگریست. علی، در گوشه‌ای، بی هیچ ادعا و هیاهویی، به خدمت هنر معاصر این سرزمین درآمد. بود به میانسالی عمر نرسیده بود که دست اجل او را برای آغازی دیگر، آغازی حقیقی، به آخر رساند. آسمان، او را فراخواند و برد تا دور دست‌ها؛ تا دور دست‌های افق که چشم‌های مهربان و همیشه خندان علی به آن اشاره می‌کردند...

با نهایت تأثر و تأسف، درگذشت این هنرمند و معلم مهربان و افتاده را به خانواده محترم ایشان تسلیت عرض نموده، برای آن مرحوم علو درجات و برای بازماندگان سلامتی، صبر و اجر طلب می‌کنیم.

مرکز هنرهای تجسمی حوزه هنری،  
گروه هنرهای تجسمی دانشکده هنرهای زیبا،  
گروه هنرهای تجسمی فرهنگستان هنر،  
انجمن هنرهای تجسمی،  
مانعنامه هنرهای تجسمی

دنیا می‌آورد، ساکن «ورسای» بوده است.

بر اساس بررسیهای من، در آثار ژریکو هیچ زنی وجود ندارد. با وجود این باید متذکر شوم که در برخی از آثار وی نشانه‌هایی از عشق وجود دارد که من شخصا مورد بررسی قرار نداده‌ام. نظر دیگران درباره این هنرمند این است که قوه تخیل وی توأم با کمی خشونت و نوعی حالت تهاجمی دور از انتظار نسبت به زنان کشیده شده است.

«ژریکو» تصمیم می‌گیرد برای فراموش نمودن غم و اندوهی که بر دل داشت و ادامه مطالعاتش (اتود) پاریس را ترک کرده و به ایتالیا برود او سفر خود را از فلورانس شروع می‌کند. در این شهر برای اولین بار خود را در مقابل شاهکارهای بی‌شماری می‌یابد که قبلا تنها نسخه‌های تکثیری آنها را دیده بود. بعدها «ژریکو» به یکی از دوستانش می‌نویسد که در برابر اساتید ایتالیایی بر خود لرزیده است، به خود شک کرده است و شاید هرگز نتواند خود را پیدا کند. ژریکو طی این سفر که تا رم ادامه می‌یابد، خود را بیش از پیش تنها احساس کرده و با دیدن شاهکارهای هنری نقاشان بزرگ بیش از پیش شگفت زده می‌شود. وی گفته است که من واقعا دارم دچار یأس و ناامیدی می‌شوم. فکر می‌کنم وقتی کسی در میان چنین شاهکارهای هنری باشد، باید به پیشرفتهای عظیمی دست پیدا کند. در ضمن هنوز نمی‌دانم کجا باید اقامت کنم. قصد دارم یکی دو تابلو بکشم، حداقل شاید این کار به من کمک کند. ژریکو ابتدا به دیدن بزرگان هنر، میکل آنژ، لئوناردو داوینچی و رافائل می‌رود، اما از آنجا که هدف او از این مسافرت مطالعه (اتود) بر روی آثار هنری بود، سعی می‌کرد بیشتر آثاری برای کپی کردن پیدا کند. برای مثال: «تدفین» رافائل را در گالری «بورگزی» می‌یابد؛ سرانجام ژریکو موفق می‌شود برای خودش نقاشی کند و اوایل کار را با به تصویر کشیدن احساساتی که از دیدن مناظر و مردم ایتالیا به او دست می‌داد آغاز کند.